



از دلِ سُنّتِ دینی در برابرِ تعصّب

فهرست

۳	درآمد
۵	حیدر علی قلمداران؛ انتقادگر دلیر
۱۰	ابوالفضل برقعی؛ پیرایشگر اسلام از فرقه‌بازی
۱۵	علی اکبر حَکَمی زاده؛ ملایی که مرغ‌داری پیشه کرد
۲۱	نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی؛ نظریه‌پرداز ولی فقیه انتخابی
۲۷	نصر حامد ابوزید؛ قرآن‌پژوهی با رویکردهای مدرن

درآمد

نقد تعصب دینی همیشه از بیرون دین برنخاسته است. گاه تیزترین پرسش‌ها و تردیدها دقیقاً از جایی سر برآورده‌اند که سنت، تقدس و اقتدار دینی در آن ریشه دارد؛ از زبان دین‌دارانی که با متن دینی زیسته‌اند اما آن را ملک طلق جزم‌اندیشان نمی‌دانند.

این پرونده گفت‌ووشنود روایت پنج چهره است: چهار چهره از ایران و حوزه‌های علمیه شیعی و یک چهره از جهان اسلام با داستانی مشابه. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، علی‌اکبر حکمی‌زاده، حیدرعلی قلمداران، ابوالفضل برقی و نصر حامد ابوزید، هر یک از جایگاهی متفاوت و با تهور در برابر جمود، خرافه، غلو، تکفیر و اقتدار مذهبی ایستادند. هر یک نیز بهایی برای افکار و گفتارشان پرداختند؛ به حاشیه رانده شدند، با تکفیر و طرد روبرو شدند، هدف خشونت و ترور قرار گرفتند یا به تبعید مجبور شدند. در نگاه خشک‌اندیش و بسته نهادهای دینی، چنین صداهایی تهدید و برهم‌زننده دستگاه سنتی به نظر می‌آید و تحمل نمی‌شود.

این پنج روایت یادآور می‌شود که سنت دینی یکدست و خاموش نیست. در دل همان سنت نیز کسانی بوده‌اند که ایمان را با اطاعت بی‌چون‌وچرا یکی نگرفته‌اند. کسانی که اهمیتشان نه در درستی باور و اعتقادشان بلکه در تلاشی است که برای زدودن تعصب از چهره دین، ایستادگی علیه قرائت رسمی و تمامیت‌خواه و دعوت باورمندان به پرسش‌گری به جای خشونت‌ورزی کرده‌اند.

تجربه زندگی بشر نشان می‌دهد که دین از جوامع رخت بر نمی‌بندد. پس آنچه باید مهار شود، قرائت‌های خشونت‌آمیز و نفرت‌پراکن از ادیان و باورهاست. از این رو است که «از دل سنت دینی، در برابر تعصب» باورمندان را دعوت به دیدن تفاوت‌ها و پرسیدن می‌کند.



حیدرعلی قلمداران؛ انتقادگر دلیر

در تابستان ۱۳۵۸، یعنی درست در اولین تابستان پس از تشکیل دولت شیعه در ایران، تیری در روستای «دیزیجان» شلیک شد که شاید قرار نبود قربانی‌اش را بکشد؛ بلکه فقط بترساند. چون تروریست خود را به داخل منزل قربانی که خواب بود رسانده، و از نزدیک شلیک کرده بود. اما فقط پوست گردن قربانی را خراش داد! قربانی، حیدرعلی قلمداران قمی بود که قلمش را عمری برای پیراستن فرهنگ و تفکر شیعه، از اندیشه‌های مبالغه‌آمیز و غیراسلامی گردانده بود و البته در این مورد دلیری بسیار به خرج داده بود. موجب تاسف و البته تامل اینکه جان او درست پس از برآمدن یک دولت شیعی، در معرض خطر قرار گرفته بود! تروریست یک شیعه کوردل و متعصب بود که خود را در پناه دولت شیعه تازه‌تاسیس، در امن و امان می‌یافت. قلمداران اما، یک شیعه پاکبخته و انتقادگر که صمیمانه می‌خواست شیعه‌بودنش در تضاد با مسلمان‌بودن نباشد!

حیدرعلی قلمداران متولد روستای دیزیجان، در سال ۱۲۹۲ خورشیدی، مابین قم و اراک بود. او در پنج‌سالگی مادرش را از دست داده بود و در پانزده‌سالگی پدر را هم. می‌توان



شیخ محمد خالصی زاده که قلمداران از جوانی به آثار او علاقه‌مند بود.

حدس زد که چنین کسی باید انسانی خودساخته بوده باشد. او در سی‌سالگی به خدمت اداره فرهنگ قم درآمد و در روزنامه‌های «استوار» در قم، و «وظیفه» در تهران مقاله می‌نوشت. اشعارش در مجله یغما منتشر می‌شد و مقالات فقهی‌اش در مجله «حکمت»؛ جایی که سید محمود طالقانی و مهدی بازرگان هم در آن قلم می‌زدند. حیدرعلی اگرچه خود سیاسی نبود، اما با کنشگران سیاسی مسلمان مانند مهدی بازرگان ارتباط دوستانه داشت و گفته می‌شود که به لحاظ تعقیب فکر انتقادی داخل پارادایم‌های اسلام شیعی، ادامه‌دهنده راه کسانی مانند محمدحسن شریعت سنگلجی و سید اسدالله خرقانی بوده است.

توجه پافشارانه او به اصلاح فرهنگی و فکری در شیعه را از علاقه‌ای که از دوران جوانی به آثار شیخ محمد خالصی زاده نشان داد، می‌توان استنباط کرد. حیدرعلی قلمداران، با خواندن آثار خالصی زاده، تصمیم به مکاتبه با او گرفت و در سال‌های آتی حتی موفق به دیدار او نیز شد. بسیاری از آثار محمد خالصی زاده، از جمله «المعارف‌المحمدیه»، «الاسلام سبیل السعاده و السلام» و کتاب سه جلدی «حیاء الشریعه» را از عربی به فارسی برگرداند و نام این مجموعه آخری را به فارسی، «آیین جاویدان» نهاد. تالیف کتاب مشهور «رمغان

آسمان» و همین‌طور «مالکیت در ایران از نظر اسلام» ای‌بسا بیش‌تر از آثار تالیفی دیگرش، توجه قلمداران را به مباحث روز نشان می‌دهد. او همچنین کتاب «الجمعه» محمد خالصی‌زاده را، که در اثبات وجوب نماز جمعه است، ترجمه و منتشر کرد و در ارتباط با زکات و خمس نظرات انتقادی داشت. گفته می‌شود که کتاب «زکات» او با همکاری مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید اما از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد و کتاب «خمس» او، با ردیه‌هایی از ناحیه ناصر مکارم شیرازی و رضا استادی مواجه شد. یکی از مهم‌ترین آثار تالیفی حیدرعلی قلمداران، کتاب شش‌قسمتی «راه نجات از شر غلات» است. همچنان که نام این کتاب نشان می‌دهد، قلمداران تلاش کرد تا مواضع رادیکال یا به اصطلاح آشنانتر، «غُلُو» را از اعتقادات شیعه دوازده‌امامی امروزی بپیراید. او به‌طور مشخص منتقد باور به جواز «شفاعت» از امامان و مقدسان، و زیارت مقابر آن‌ها بود. در کتاب «راه نجات از شر غلات»، به عنوان نمونه، احادیث متعددی از پیامبر اسلام نقل می‌کند که در آن زیارت قبور، زشت شمرده شده و حتی نهی شده است! قلمداران که استدلال‌های خود را به دو بخش نقلی و عقلی تقسیم می‌کند، از جمله یادآوری می‌کند که قبر ابراهیم، تنها فرزند پیامبر در دوران نبوت، و قبر حمزه، عموی گرامی پیامبر که جان خود را در راه اسلام نهاد، هرگز در زمان حیات آن بزرگوار، به مکانی برای زیارت تبدیل نشد. این بی‌توجهی به آرامگاه‌ها و مقابر، از روی سهل‌انگاری نبود؛ بلکه نتیجه مستقیم نهی پیامبر از چنین سنتی بود به‌طوری که وقتی عایشه، همسر پیامبر اسلام، سال‌ها پس از فوت پیامبر، برای دیدار از قبر برادر خود به محل دفن او آمد، ناچار شد به صحابی آن حضرت درباره علت کار خود توضیح دهد.

قلمداران همچنین یادآوری می‌کند که محل دفن دختر گرامی آن حضرت که همسر علی بن ابی‌طالب هم بود، از یادها رفت! قلمداران این پاسخ شیعیان افراطی را که پنهان نمودن قبر حضرت فاطمه برای ممانعت از نمازگزاردن دو خلیفه اول، ابوبکر و عمر بر سر پیکر او بوده است، رد می‌کند و می‌گوید که این پاسخ، نامعقول است. چرا که امیرالمومنین، همسر فاطمه و دو فرزندش، حسن و حسین، تا مدت‌ها پس از مرگ دو خلیفه اول زنده ماندند و می‌توانستند محل دفن مادر خود را برای شیعیان آشکار کنند.

بخش دیگر استدلال عقلانی قلمداران در نفی سنت زیارت در میان شیعیان دوازده‌امامی، توجه‌دادن به این واقعیت است که در هیچ کدام از سنت‌های دینی مورد

قبول اسلام، از جمله یهودیت و مسیحیت، زیارت قبور انبیا و مقدسان، مفهوم آیینی ندارد و حتی به آن توصیه هم نشده است. به همین علت است که مقابر اغلب انبیا الهی، نامعلوم است و اغلب مکان‌هایی که به عنوان محل دفن پیامبران و مقدسان مشهور شده‌اند، سند محکم ندارند.

او این استدلال عقلانی را با نقل آیاتی از قرآن تقویت می‌کند که دین ابراهیم و پیروانش را «اسلام» معرفی می‌کند. بنابراین آنچه که در سنت‌های مورد قبول دیگر هیچ جایگاه اعتقادی و مناسکی ندارد، نمی‌توانسته در اسلام، حکم الهی بوده باشد.

با دیدگاه حیدرعلی قلمداران و نگرش تاریخی شجاعانه او به‌ویژه آن جا آشناتر می‌شویم که به علت‌یابی او از توفیق آیین زیارت در شیعه بپردازیم. قلمداران در «راه نجات از غلات»، در فصلی با عنوان «علت توجه به زیارت و اهمیت یافتن آن»، «سیاست شیعه» و «دشمنی با اسلام» را دو علت اصلی ذکر می‌کند و می‌نویسد که دوستداران خانواده پیامبر و هواداران حضرت علی بن ابی‌طالب در دوران حکومت اموی و عباسی، از ذکر مصیبت این خاندان و زیارت مقابر آن‌ها، آیینی سیاسی برای ضدیت با حکام وقت تراشیدند و در نتیجه: «همین طریقه یعنی ذکر مظالم مخالفین و مصائب اهل بیت و بیان فضائل بسیار آنان ادامه یافت. بدیهی‌ست که تشویق و تحریک افراد به این گونه اعمال (زیارت و عزاداری) که خود از کارآمدترین روش‌ها در آن زمان بود، جعل این‌گونه احادیث در ثواب زیارت و تعزیت و نسبت‌دادن آن به کسانی که مقبول‌القول‌اند یعنی ائمه اهل بیت، امری مورد انتظار بود.»

قلمداران درباره علت دوم، یعنی دشمنی با اسلام، شجاعانه می‌نویسد: «به ناچار حقیقت را باید پذیرفت که کسانی که آن روز با اسلام دشمنی داشتند غالباً خود را در ردیف شیعیان علی درآورده و ضربتی مهلک بر پیکر اسلام وارد می‌کردند که مهم‌ترین حربه‌یشان جهل حدیث بود.» او با نام‌بردن از فرقه‌های دیگر شیعه، مانند اسماعیلیه، نمیریّه، نصیریّه، کسانیه، فطحیه، واقفیه، شلمغانیه و... و نقل احادیث عجیبی که در میراث آن‌ها باقی مانده است، می‌نویسد که آن‌ها در واقع «احزاب غیرعلنی» بودند و «این عمل، آن روز به مسلمانانی که امروز به طائفه عامه و سنی مشهورند منحصر نبود بلکه در گروهی که امروز شیعه نامیده می‌شوند و در آن روزگار رافضی خوانده می‌شدند و در حقیقت احزاب غیرعلنی بودند، شدت‌شش بیش‌تر بود...» پیداست که این فاش‌گویی‌ها، به ذائقه هواداران انقلاب ۵۷ و حتی آن بخش از حامیان نه‌چندان مقید و باورمندش به

اسلام، خوش نمی‌آمده است؛ تا چه برسد به معتقدان سفت و سخت و سنتی شیعه‌مذهب. چرا که طیفی از این انقلابی‌ها، دقیقاً ناظر به همین کارکرد شیعه به منزله «ایدئولوژی اپوزیسیون» به آن پیوسته بودند.

چنانکه گفته شد، قلمداران در تابستان ۱۳۵۸ ترور شد. آن‌ها که او را هدف گرفته بودند، احتمالاً قصد حذف فیزیکی او را با شلیک گلوله نداشتند. بلکه هدف آن‌ها ساکت کردن او برای تمامی عمر بود. او که دو بار سخته مغزی کرده و در شرایط سخت جسمی قرار داشت، با این حال پس از این ترور هم از دست انقلابی‌ها در امان نبود! او دستگیر و به زندان قم منتقل شد و با وساطت حسینعلی منتظری که آن زمان سمت قائم‌مقامی ولی فقیه را داشت، آزاد شد. قلمداران در پانزدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۸ پس از هشت سال تحمل بیماری وفات یافت و در قبرستان باغ بهشت قم دفن شد.



ابوالفضل برقعی؛ پیرایشگر اسلام از فرقه بازی

روایت می‌کند که در سفری به سمت شیراز، اتوبوس در آباده توقف کرد تا مسافران خوراکی بخورند و استراحتی بکنند. او در مسجد آباده نماز می‌خواند و چون حسب اتفاق، واعظ نتوانسته بود برای وعظ خود را برساند، به جای او از اصول توحید برای مردم می‌گوید و فوراً برمی‌گردد تا سوار اتوبوس شود و به ادامه راه بپردازد. مردم که از سخنرانی او خرسند شده بودند، پی‌گیر می‌شوند و او را نمی‌یابند و گمان می‌کنند که این فرد که ناگهان غیب شد، لابد امام زمان بوده است! گریه و زاری می‌کنند و حتی خبر به اطراف می‌رسد که امام زمان در مسجدی در آباده، منبر رفته و بعد دوباره غیب شده است! وقتی به شیراز می‌رسد، جراید خبر را این‌گونه منعکس کرده‌اند: امام زمان در آباده!

ابوالفضل برقعی که این خاطره را در کتاب سوانح ایام زیر فصلی به نام «حکایتی از آباده» می‌آورد، معتقد بود امام یازدهم شیعیان هرگز فرزندی نداشت که بخواهد غیب شود! او در تمامی طول عمرش از اینکه مذهب شیعه جایگزین اسلام و اصول تخطی‌ناپذیر توحیدی‌اش شده است، انتقاد می‌کرد و هزینه این تلاش برای پیرایش اسلام از مذاهب مختلف را هم پرداخت کرد.



او منتقد سفت و سخت سازمان
روحانیت شیعه بود.

ابوالفضل برقی متولد ۱۲۸۷ خورشیدی در شهر قم بود. نام کامل او ابوالفضل ابن‌الرضا برقی قمی است. در خانواده‌ای فقیر متولد شد و سال فوت او ۱۳۷۰ و یا به روایت خانواده‌اش ۱۳۷۲ است. بنابراین ۸۳ یا ۸۵ سال عمر کرده باشد. دیدگاه او از منظر فقیهان و عالمان شیعه، چیزی جز تجدیدنظرطلبی در چهارچوب‌های اصلی شیعه نیست. به همین علت کسانی معتقدند که ابوالفضل برقی در واقع یک روحانی شیعه بوده که به مرور از شیعی‌گری دست کشیده است. او خود در سوانح ایام در فصلی به نام «کشف حقیقت و برخی سفرهای تبلیغی» می‌نویسد: «... تدریجاً برایم ثابت شد که من و روحانیت ما غرق در خرافاتیم و از کتاب خدا بی‌خبر بوده و افکارمان موافق قرآن نیست؛ و به برکت تدبیر در کتاب خدا به تدریج بیدار شدم و فهمیدم روحانیت و ملت ما دین اسلام را عوض کرده‌اند. و به نام مذاهب، اسلام اصیل را کنار گذاشته‌اند.» مقصود برقی از مذاهب، نه تنها مذهب شیعه، بلکه صوفیه و عرفا، و حتی شعرای سنت شعر کلاسیک هم بوده است. او می‌گوید که بعد از انتقاداتش از صوفیه، در کتاب التفتیش و همین‌طور حقیقه‌العرفان، مکرراً توسط مرشدان و صوفیه تندرو به قتل تهدید شده است. برقی همچنین کتابی به نام گفتگویی با حافظ یا همان حافظ‌شکن دارد که در آن غزلیات مشهور حافظ را با جایگزین کردن تعبیر دینی و اخلاقی به جای اشارات شاعرانه و تغزلی، بازسرای کرده است.

کتاب مشهور او به اسم تضاد مفاتیح الجنان با قرآن به اسم مفاتیح الجنان و قرآن منتشر شد و ناشر در مورد این تغییر عنوان می‌گوید که مخاطب دلایلش را حتماً درک می‌کند! واقعیت است که عنوان اصلی کتاب، کاشف از مضامین آن است که اجازه انتشار بدون دردسر و بدون سانسور را از آن سلب کرده بوده است: ابوالفضل برقی کلیه روایاتی را که مدعی نوعی تأثیر جادویی برای ادعیه هستند رد می‌کند. به عنوان نمونه، در مورد دعای جوشن کبیر که روایت شده به جای جوشن واقعی در جنگ‌ها به کمک پیامبر می‌آمده و او و امتاش را از شمشیر دشمنان محفوظ می‌داشته، ملاحظات بی‌پروایی را در همین کتاب مطرح می‌کند: اولاً این دعا سندیت ندارد و منابعی که آن را روایت کرده‌اند، بدون سند چنین کرده‌اند. ثانیاً پیامبر در جنگ‌ها با جوشن شرکت می‌نموده و بعضی یارانش در جنگ‌ها شهید شده‌اند. برقی دیدگاه منطقی و معقولی دارد: جوشن کبیر نمی‌توانسته اثری را که برای آن ذکر کرده‌اند، داشته باشد. او در مورد دعا‌های دیگر در مجموعه مفاتیح الجنان و همین‌طور در مورد نوشته‌هایی که برای آنها اثر جادویی قائل‌اند و در فرهنگ شیعه به آن «حرز» می‌گویند، همین باور را دارد.

برقی منتقد سفت و سخت سازمان روحانیت شیعه هم بوده است. او آخوندهای شیعه را افرادی نادان و یا متظاهر به نادانی می‌داند که با پراکنده کردن دروغ، به قصد کسب منافع، دکان خود، یعنی مذهب شیعه را می‌گردانند. پیش از انقلاب اسلامی، برقی منتقد آیت‌الله بروجردی بوده و اعتقاد داشته که ایشان به صرف اینکه وجوهات بیشتری به طلبه‌ها می‌پرداخته، به عنوان «مجتهد اعلم» خود را مطرح کرده است. برقی پس از انقلاب اسلامی در نامه‌ای به خمینی، از ذکر «مذهب شیعه» در قانون اساسی انتقاد کرده و آن را تلاش برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان دانسته است. برقی در این نامه می‌گوید که هیچ‌کدام از بزرگان دین، از امام جعفر صادق گرفته تا علمای سنت عامه مانند ابوحنیفه و شافعی، مدعی بنیان‌گذاری هیچ مذهب تازه‌ای نبوده‌اند. به همین دلیل، «مذهب شیعه» چیزی جز جعل آخوندهای شیعه و حکومت آنها نیست.

با چنین باورهایی پس از پیروزی انقلابی که خود را «اسلامی» نامید اما مذهب رسمی خود را «شیعه» اعلام کرد، برقی کار خود را سخت‌تر یافت. چون نرخ سیاسی شیعه‌گری بالا رفته و کار دکان مذهب رونق گرفت. بنا به نقل‌ها، او در همان ابتدای انقلاب، یک ماه زندان کشید اما آزاد شد. سپس در سال ۱۳۶۵، در حالی که در منزل خود، در رکعت دوم



آخوندهای شیعه را افرادی نادان و متظاهر به نادانی می‌دانست که با دروغ، به قصد کسب منافع، دکان خود را می‌گردانند.

نماز عشاء بود، با کلت کم‌ری هدف سوء قصد تروریست‌ها قرار گرفت و زخمی گردید. او یک سال بعد، علی‌رغم اینکه از جراحی سوء قصد بهبود کامل نیافته بود، شش ماه سلول انفرادی را تحمل می‌کند و در مجموع چهارده ماه در زندان اوین باقی می‌ماند. برقی علت محکومیت‌اش به حبس انفرادی و متعاقب آن زندان را در سنی نزدیک هشتاد سالگی، تألیف کتاب‌هایی مانند «تضاد مفاتیح با قرآن» و همین‌طور «بررسی علمی احادیث مهدی» می‌داند. او در کتاب اخیر، با تحلیل روایات مربوط به مهدی، استدلال می‌کند که امام یازدهم، فرزندی نداشت و باور به امام غایب، انحرافی عقیدتی بود که به ویژه پس از مرگ امام حسن عسکری رایج شد.

برقی در پیشگفتاری که بر تحریر دوم «تضاد مفاتیح‌الجنان با قرآن» می‌نویسد به آزار و اذیتی که از بابت روشنگری متحمل شده اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «سپاس بی‌قید و حمد نامحدود خداوند متعال را سزاست که مرا در ایام خانه‌به‌دوشی و ضعف پیری و بیماری‌ها ناشی از زندان‌های اخیر و فقدان آزادی و نداشتن امنیت جانی که از بیم هجوم خرافه‌یون و عمال آخوندها نمی‌توانم در خانه خویش ساکن باشم و حتی در منزل خود اجازه اقامه نماز جمعه و برگزاری جلسات تفسیر قرآن برای دوستان و آشنایان را ندارم، به

من امکان اصلاح و تهذیب برخی از تألیفات گذشته را عطا فرمود.»

برقعی از آثار منتقد دیگر شیعه، یعنی حیدرعلی قلمداران مطلع بوده و گاهی استنادات و ارجاعاتی به آثار او می‌کرده است. یکی از وجوه اشتراک این دو منتقد شیعه، انتقاد از سنت زیارت و تأسیس بارگاه‌های مقدس برای امامان و امامزاده‌هاست. برقعی در کتاب خرافات وفور در زیارت قبور از سنت زیارت و تأسیس بارگاه در شیعه انتقاد می‌کند و با نقل قتل و غارت عظیمی که شاه‌عباس در هرات کرد و اموال غارتی مردم آنجا بارگاه امام رضا را در مشهد ساخت، می‌پرسد: «جای سوال است که اگر اتاقی دو عدد آجر آن غصبی و از اموال زور باشد، نماز در آن باطل است؛ پس چگونه در بارگاه و رواقی که از مال غارت و غصب ساخته شده، می‌توان نماز خواند؟ و چرا دانشمندان در آنجا اقامه نماز جماعت می‌کنند؟ مگر در حکم شرع، مرقد امام با خانه سایر مسلمین فرق دارد؟»

برقعی اضافه می‌کند که نه تنها بارگاه امام رضا در مشهد از اموال غصبی و غارتی ساخته شده، بلکه گنبد طلای صحن حضرت معصومه توسط فتح‌علی شاه قاجار و بارگاه طلاکاری شده مرقد منسوب به علی بن ابی طالب در نجف توسط نادرشاه هم از اموال غارتی تامین شده است. او یادآوری می‌کند که چنین اعمالی برای تحمیق توده‌ها و لاپوشانی مفاسد و تبهکاری‌های مرسوم فرمانروایان انجام می‌شده است و بنابراین جای سوال است که: «آیا خدا و انبیا و اولیاء از این کاخ‌ها و بارگاه‌ها خشنود می‌شود یا شیاطین و سلاطین؟ آیا هر شاه و وزیری که باید مملکت را آباد و مالیات‌ها را صرف ترقی و صنعت و فلاح مملکت نماید، حق دارد این کارهای لغو و بیهوده را انجام دهد؟»

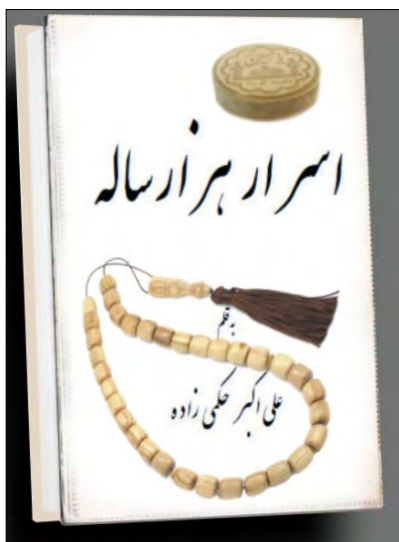
در مورد پایان کار این اصلاح‌گر دینی روایات متفاوتی وجود دارد. در حالی که کسانی ادعا کرده‌اند که برقعی در اواخر عمر دست از ضدیت با شیعه برداشته، و حتی وصیت کرده است که در امامزاده‌ای در کن تهران دفن شود، روایت دیگر می‌گوید که برقعی را با شلیک گلوله در منزل فرزندش در کن کشته‌اند. آنها که برقعی را جانب‌باخته راه روشنگری و پیرایشگری اسلام از خرافات و انحرافات می‌دانند، سال سوءقصد منتهی به مرگ او را ۱۳۷۲ اعلام می‌کنند.



علی اکبر حکمی زاده؛ ملایی که مرغ داری پیشه کرد

«ایرانیان! با تعارف و ماست مالی کار درست نمی شود! تا ما چنینیم
وضع ما هم همین است!»

۲۴ دی ماه ۱۳۹۷ رادیوفردا گزارشی منتشر کرد از فهرست روحانیونی که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و تشکیل دادگاه ویژه روحانیت، «خلع لباس» شدند. از میان نام‌هایی که در این گزارش دیده می‌شود، نام علی اکبر حکمی زاده شاید از همه جالب‌تر باشد. چون حکمی زاده به‌ویژه به عنوان مولف کتابی انتقادی و تند مشهور است به نام «اسرار هزارساله» که در ۱۳۲۲ منتشر شده بود! البته بنیان‌گذار نظم سیاسی جدید که بعد سال‌ها تبعید از فرانسه به ایران بازگشته، و برای محاکمه «آخوندهای فاسد» دادگاهی ویژه درست کرده بود، خیلی خوب به خاطر می‌آورد که یکی از اولین رساله‌های خود را علیه همین کتاب «اسرار هزارساله» نوشته است؛ نزدیک به چهار دهه پیش، زمانی که خود ۴۲ سال سن داشته است!



اثر انتقادی و تند حکمی زاده که روح الله خمینی کتاب «کشف الاسرار» را علیه آن نوشته است.

با این حال، آن‌ها که نگاهی به محتوای تند و تیز «اسرار هزار ساله» انداخته باشند، حکم خلع لباس نویسندگان این کتاب را احتمالاً خیلی آسان‌گیرانه قلمداد خواهند کرد. خمینی که در چهل و دوسالگی، «کشف الاسرار» را با لحنی تند علیه همین کتاب نوشته بود، چطور می‌تواند از این منتقد تند و تیز تشیع فقط با خلع لباس تسویه حساب کرده باشد؟! در نظر بگیرید که منتقدی مشابه همین نوع مطالب، یعنی احمد کسروی را، در همان ۱۳۲۴ با تیر زده، با چاقو تکه‌تکه کرده، و ضاربش را هم با سلام و صلوات، آزاد کرده بودند! علی اکبر حکمی زاده، متولد ۱۲۷۶ خورشیدی بود و مانند اغلب کنشگران عصر مشروطه و ابتدای پهلوی اول، تحصیلات خود را در حوزه سپری کرده بود. گفته می‌شود که او در ابتدای امر، منتقد غرب هم بوده است. کتاب «راه نجات از آفات تمدن حاضر»، در واقع از اولین نمونه‌های ژانر ادبی انتقاد از غرب‌گرایی، نوشته اوست که پیش از «اسرار هزار ساله» نوشته شده است. رسول جعفریان از آخوندهای نزدیک به حکومت جمهوری اسلامی و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران می‌گوید که حکمی زاده در این کتاب نه فقط منتقد غرب‌گرایی بلکه منتقد رضاشاه و اصلاحات او هم بوده است. به اعتقاد جعفریان، هم کسروی و هم حکمی زاده که با یکدیگر به مرور دوست شدند، شرق‌گرا و

در اصل، مدافع اصل دین و دیانت بوده‌اند. هیچ‌کدام از این دو، اصل دین‌داری را انکار نمی‌کرده‌اند. اما هر دو، خواهان اصلاح عمیق در دین مسلط جامعه بوده‌اند. به روایت رسول جعفریان، وقتی کسروی و یارانش مجله پیمان را در تهران با همین سمت و سوها درآوردند، در قم هم حکمی‌زاده نشریه‌ای مشابه به نام «همایون» را اداره و منتشر می‌کرد که همان سمت و سو را داشت.

اما مواضع کسروی، بعد از تبعید رضاشاه و قدرت گرفتن دوباره سازمان روحانیت تند شد، و رساله «شیعی‌گری» او محصول همین دوران است. می‌توان تصور کرد که حکمی‌زاده هم تحت‌تأثیر شرایط جدید به وجود آمده، یعنی قدرت‌گیری دوباره آخوندهای سنتی شیعه، رساله «اسرار هزارساله» را نوشته باشد که در ۱۳۲۲ اول‌بار به چاپ رسید. او در پیشانی این کتاب که نامش بیت مشهور «هر که را اسرار حق آموختند / مهر کردند و دهانش دوختند» را برای فارسی‌زبان تداعی می‌کند، می‌نویسد: «بیش از هزار سال است که پیشوایان و زمامداران ما دین را بازیچه یا وسیله پیش‌بردن غرض‌های سیاسی و شخصی خود گرانیده‌اند. از این رو، دینی که امروز به دست ما رسیده یک آش شله قلمکاری از آب درآمده که هر چیزش از یک‌جاست و از دین چیزی که دارد همان اسم است. توحید و تقوا که حقیقت دین است از میان رفته. شخص‌پرستی و دروغ‌سازی جای آن را گرفته. دین که خود یک راهنمای خدایی‌ست، اکنون در جلو راه خدا و زندگی، سدی شده و همین نبودن راه، خود باعث پیدا شدن این همه کوره‌راه، گردیده.»

او بر همین اساس است که می‌گوید مبادرت به طرح پرسش‌های جدی و چالش‌برانگیز



در لباس روحانیت، پیش از خلع لباس.

می‌کند و فراخوانی می‌دهد تا اهل دین رسمی، به آن پاسخ گویند. از میان آنها که پاسخ می‌گویند، علاوه بر خمینی که لحن تندى دارد و به کسروی هم، بی‌نام‌بردن از او حمله می‌کند، یکی خالصی‌زاده است که به نوبه خود الهام‌بخش منتقدان دیگری مانند حیدرعلی قلمداران در سال‌های بعد هم می‌شود. یکی دیگر، کتاب «پاسخ‌نامه اسلامی» اثر همت‌آبادی‌ست که جعفریان معتقد است پاسخ‌های «ملایم‌تر و معقول‌تر» در چنته دارد.

از سوالاتی که الهیات شیعه را زیر سوال می‌برد و عقایدی مانند زیارت و شفاعت را مبتنی بر اصول اسلامی، در مظان اتهام شرک قلمداد می‌کند که بگذریم، شاید بعضی سوالات سیزده‌گانه او امروز هم با قوت در میان لایه‌های مختلف اجتماع، مطرح باشد. او می‌پرسد: «اگر روحانی خرج خود را به وسیله کارکردن یا از یک راه ثابت و معین دیگری به دست آورد که در گفتن حقایق آزاد باشد، بهتر است یا مانند امروز خرج خود را بی‌واسطه از دست توده بگیرد و ناچار شود به میل آن‌ها رفتار کند؟» این پرسش، عوام‌سالاری آخوند شیعه را هدف قرار می‌دهد که البته دود غلیظ و سمی‌اش، خیلی سال بعد از طرح این پرسش به چشم و دهان مردم ایران فرو رفت.

سوال بسیار جالب‌تر بعدی که مستقیماً به امر سیاسی و موضوع تشکیل دولت مربوط می‌شود این است که «این‌که می‌گویند دولت، ظلمه‌است یعنی چه؟ آیا مقصود این است که دولت چون به وظیفه‌اش رفتار نمی‌کند، ظالم است؟ یا مقصود این است که دولت باید به دست مجتهد باشد؟» مفهوم این سوال این است که روحانیت شیعه، چون خود در رأس امور اجرایی و تقنینی قرار ندارد، نهاد دولت را تخطئه می‌کند یا نگاهش صرفاً انتقادی‌ست؟ به نظر می‌رسد برای ایرانیان بی‌نویی که حکومت مطلوب منتقد علی‌اکبر حکمی‌زاده (روح‌الله خمینی) را بعد ۵۷ تجربه کرده‌اند، پاسخ این سوال روشن شده باشد. خمینی بعدها گفت که برای حفظ حکومتی که به دست آورده‌اند، حتی احکام اولیه اسلام، شامل بر نماز یومیه واجب و دیگر واجبات، می‌تواند تعطیل شود! انتقاد مردم معترض هم طبیعی‌ست و مجرب است که در چنین حکومتی به چه سرنوشتی دچار می‌شود!

اگرچه لحن جدلی حکمی‌زاده در «اسرار هزارساله» ممکن است نکته‌سنجی‌های علمی و معرفتی محتوای آن را به حاشیه براند، اما این کتاب که به طور رایگان در فضای مجازی در دسترس مخاطبان امروزی هست، خالی از خرده‌گیری‌های فلسفی نیست. به عنوان نمونه او با کنایه می‌گوید که یک ماتریالیست بیش‌تر توحید را پاس می‌دارد اگر که



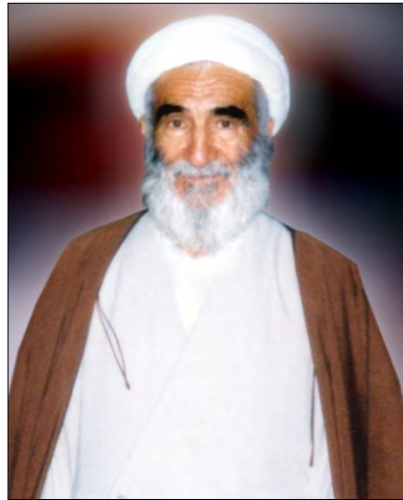
پس از خلع لباس روحانیت.

کلمه توحید، همان یکتاگرایی یا مونیسیم (monism) باشد. اصطلاحات او در طرح سوال، بسیار ساده‌تر است. او می‌نویسد: «من راستی خنده‌ام می‌گیرد وقتی می‌بینم این مردم خود را به اسلام می‌بندند و یا از آن طرفداری می‌کنند. یک پایه مهم اسلام، توحید است. شما از همین توحید چه بهره‌ای دارید؟! اگر یک مادی تمام، ادعای توحید کند، خیلی به حقیقت نزدیک‌تر است زیرا او همه عامل را پیرو یک نظام ثابت می‌داند ولی شما هزاران سنگ و چوب قبر و صاحب قبر را دست‌اندرکار می‌دانید.»

وقتی انقلاب ۱۳۵۷ پیروز شد و دادگاه ویژه روحانیت با حکم خمینی تاسیس شد با این شعار ظاهراً موجه که نظام اسلامی از عمامه دفاع نمی‌کند، بلکه از اسلام، حکمی‌زاده خیلی وقت بود که از خیلی چیزها کناره گرفته بود. او ظاهراً بعد از قتل فجیع احمد کسروی، از قم و تهران دوری گزید و در حیدرآباد کرج ساکن شد. او بعدها به صورت مکاتبه‌ای از دانشگاه یوتا در آمریکا در رشته مرغداری مدرک گرفت و در یوسف‌آباد تهران، در ۱۳۲۸ مرغداری تاسیس کرد که گویی تا ۱۳۴۸ هم آن را اداره می‌کرده است. حکمی‌زاده همچنین مؤسس مجله مرغداری در ایران هم هست. حکم سبک خلع لباس که به او دادند، احتمالاً علتی جز عدم فعالیت او در آخرین سالهای عمرش در حیطه نقد

دین و روشنفکری نداشته است.

علی اکبر حکمی زاده که نام خود را در طرح پرسش های دلیرانه از دکان داران دین به انحطاط رفته، برای همیشه در تاریخ اندیشه های ایران ثبت کرده است، در ۱۲ مهرماه سال ۱۳۶۶ خورشیدی، در حالی که نفس حقاش در جان عده کمی از مخاطبان در گرفته بود، برای همیشه روی در نقاب خاک فرو کشید.



نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی؛ نظریه‌پرداز ولی فقیه انتخابی

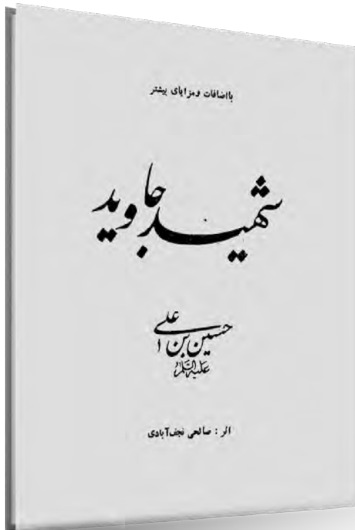
در حالی که تحلیل‌گران و ناظران صحنه سیاست معاصر ایران، نواندیشان دینی کت و شلواری را در بیرون کشیدن دلالت‌های سیاسی از فرهنگ دینی ملامت می‌کنند، و روحانیت سنتی را از این اتهام عموماً مبری می‌دانند، بوده‌اند کسانی از میان خود روحانیت سنتی که نظریه حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه را با «اجتهاد علمی» از متون بیرون کشیده‌اند و آن را تئوریزه کرده‌اند. از میان این عده «آخوند نواندیش»، کسی بود که به انتخابی بودن ولایت فقیه اعتقاد داشت، موازین بین‌المللی از جمله دموکراسی را در تعارض با اسلام نمی‌دید، له ضرورت تساهل با اپوزیسیون سیاسی بر مبنای سیره امام علی استدلال می‌کرد، و حتی روش سنتی فقهاء در حذف زنان به دلیل جنسیت‌شان را نادرست می‌انگاشت. این فرد، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی بود.

صالحی نجف‌آبادی متولد ۱۳۰۲ خورشیدی در نجف‌آباد اصفهان از پدری کشاورز بود. او ضمن اینکه در حوزه از شاگردان علامه طباطبایی و روح‌الله خمینی بود، خود پیش

از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ استاد کسانی بود که بعدها از رهبران سیاسی حکومت جمهوری اسلامی شدند. مطابق با مقدمه ناشر بر کتاب عصای موسی یا درمان غلو تألیف صالحی نجف‌آبادی، هاشمی رفسنجانی، حسن لاهوتی، امامی کاشانی، محمدی گیلانی و مهدوی کنی فقط تعدادی از این رهبران بودند. (شرح حال مولف؛ صفحه ۱۱) صالحی نجف‌آبادی در ۲۳ سالگی از اصفهان به قم آمد تا تحصیلات حوزوی خود را در این شهر مذهبی پی بگیرد. از همان سالهای اولیه می‌توان دید که در ارائه نظریات بدیع در فضای شیعی، بی‌پروا بوده است؛ از جمله این نظر که تمامی اقسام جهاد که در دوران پیامبر اسلام انجام گرفت، در دوران غیبت نیز واجب است و البته مبادرت به جهاد، مشروط به اذن امام معصوم هم نیست. (همان مقدمه) بعد از فوت آیت‌الله بروجردی، نام او در میان آخوندهایی دیده می‌شود که به مرجعیت آیت‌الله خمینی دلالت می‌کردند. در آن سالها، مهم‌ترین علت شهرت آیت‌الله خمینی، مواضع تند سیاسی‌اش بوده و جانبداری از او، شرط محافظه‌کاری و احتیاط نبوده است.

برای اهالی حوزه و آنها که ادبیات شیعی را تعقیب می‌کرده‌اند، نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، با کتاب شهید جاوید شناخته شد. این کتاب که نخست در سال ۱۳۴۷ خورشیدی منتشر شد، مناقشاتی را در محیط حوزه به وجود آورد چرا که نویسنده تلاش می‌کرد ضمن رد عقیده سنتی شیعیان در مورد علم غیب امامان معصوم، استدلال کند که حرکت حسین بن علی علیه حکومت یزید بن معاویه، به قصد تشکیل حکومت اسلامی بوده، و آن امام از حتمی بودن شهادت خود خبر نداشته است. عقیده مولف شهید جاوید، در حقیقت مابین دو موضع‌گیری سنتی قرار می‌گرفت: از یک سو، عقیده شیعیان قائل به علم غیب را رد می‌کرد که مراسم عاشورا را به عنوان نوعی آیین تعزیه و فرصتی برای گریستن و صاف کردن دل‌ها، بی‌هیچ دلالت مشخص سیاسی تفسیر می‌کردند و از سوی دیگر در برابر موضع نویسندگان اهل سنت می‌ایستاد که قیام حسین بن علی علیه خلافت یزید را ناشایست، و در حکم قیام علیه میراث جد خود (پیامبر اسلام) ارزیابی می‌کنند. حمید عنایت در کتاب «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر» در خصوص این کتاب و روش مؤلف آن در اجتهاد می‌نویسد: «آنچه شهید جاوید را از آثاری که در اینجا بررسی ردیم و نیز از سایر

آثار شیعه در این زمینه متمایز می‌سازد، روش کمابیش محققانه آن است. درست



اثری که در آن با رجوع به اسناد و روایات، علم غیب ائمه را در بوته نقد گذاشته است.

است که این کتاب هم، نظیر همه آثار و متون مربوط به اسلام، به شیوه جدل سیاسی نوشته شده است، ولی بحث‌ها و احتجاجات را با تکیه به تحلیل انتقادی منابع معتبر و رسمی قدیمی مطرح می‌سازد. در واقع فحوای همه بحث‌ها و برهان‌های نویسنده این است که درک درست تاریخ شیعه فقط وقتی میسر است که گرد و غبار جزم و جمودهایی که بر سر آن نشسته، از طریق ارزیابی مجدد زدوده شود. (صفحه ۳۲۵-۳۲۶)

برای زدودن این گرد و غبار، صالحی نجف‌آبادی در محیط فوق‌العاده متعصب و جزمی حوزه‌های شیعی، بی‌پروایی می‌کند وقتی حکایات آشنای «روضه‌الشهدا»ی ملا حسین کاشفی، روایت مجلسی در «بحارالانوار» و «لهوف» ابن طاووس را زیر سوال می‌برد و به جای آنها به برخی نوشته‌های اهل سنت مانند طبری، ابن اثیر و ابن عساکر می‌پردازد تا عقیده خود را اثبات کند. عقیده‌ای که در حقیقت، در خدمت سیاسی‌تر کردن اسلام با نظر به رهبری سیاسی آیت‌الله خمینی علیه حکومت وقت، خود را قوام می‌بخشید. البته گفتنی‌ست که در میان نویسندگان نامی تاریخ شیعه، موضع صالحی از پشتیبانی شیخ

طلوسی و سید مرتضی بهره می‌برده است.

آیت‌الله رفیعی قزوینی در واکنش به تفسیر صالحی نجف‌آبادی از «علم امام»، انتقاداتی را وارد می‌کند و از جمله می‌نویسد: «... اما از طریق نقل، اخبار متظافره متکثره معتبره در بحار و غیره وارد است که در نزد ائمه علیهم‌السلام، مصحف فاطمه (ع) و جَفَر و جامعه می‌باشد. از این رو عالم بما کان وما یکون و ماهو کائن الی اقیامه می‌باشند... جفر و جامعه دو کتاب بودند از علی کرم‌الله وجهه و ائمه مشهورین از اولاد آن حضرت بر طبق آن دو کتاب در وقایع حکم می‌نمودند و خبر می‌دادند...» (عصای موسی یا درمان غلو، صفحات ۲۵)

صالحی نجف‌آبادی برای آنکه علم غیب ائمه را در بوته نقد بگذارد، ناچار از رجوع به اسناد و روایات بوده است. به عنوان نمونه در پاسخ به برخورداری ائمه از علم جَفَر می‌گوید که دو نوع علم جفر داشته‌ایم: جفر ابیض (سپید) و جفر احمر (سرخ) و آن‌گاه با ارجاع به بحارالانوار می‌گوید: «جفر ابیض ظرف و محفظه‌ای بوده است از پوست گاو شبیه انبان که صفح ابراهیم، توراۀ موسی، زبور داوود، انجیل عیسی، مصحف فاطمه و احتمالاً کتاب جامعه علی (ع) در آن نگهداری می‌شده و در حقیقت جفر ابیض، کتابخانه کوچک سیاری بوده که کتابهای پیغمبران و مصحف فاطمه (ع) در آن، نزد ائمه - علیهم‌السلام - نگهداری می‌شده است و جفر احمر، محفظه‌ای بوده است که اسلحه رسول خدا (ص) در آن نگهداری می‌شده است.» (همان، صص ۲۹-۳۰)

چنین رویکردی به ادبیات دینی، از منظر رشته‌های علوم انسانی مدرن، در حکم «افسون‌زدایی» از مضامین دینی‌ست. در اینجا صالحی نجف‌آبادی این انگاره را رد می‌کند که خداوند، دانش «همه آنچه هست و بود و خواهد شد» را به امامان معصوم داده است؛ چرا که جفر در حقیقت یک محفظه بوده حاوی کتاب‌های مقدس پیشین. این رویکرد، به نفع تفسیر سیاسی-اجتماعی از دین مطلوب صالحی نجف‌آبادی بوده است. دین سیاسی تا حدی نیاز دارد که با افسون‌زدایی، وجوه ادبی محض را در ادبیات خود تقلیل دهد تا جدی‌تر گرفته شود. صالحی نجف‌آبادی همچنین استدلال می‌کند که اگر برای هر فرد انسانی، فقط یک سطر مطلب در چنین صحیفه‌هایی، مانند مصحف منسوب به فاطمه نوشته شده باشد، حجم بسیاری می‌گیرد و چنین نوشته‌ای در هیچ محفظه‌ای جا نمی‌گیرد.

ویکی‌شیعه در مورد ایده ولایت فقیه می‌نویسد که صالحی نجف‌آبادی تنها پس از

پیروزی انقلاب اسلامی بود که در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ به آن پرداخت و البته تقریری از ولی فقیه به دست داد که وجه زمینی و عقلانی آن به وجه عارفانه و الهی‌اش می‌چربید. ویکی‌شیعه می‌نویسد: «صالحی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در حوزه علمیه قم ماند و به فعالیت‌های علمی ادامه داد. نخست به تدریس نهج البلاغه پرداخت و به تدریج با اهمیت یافتن مسئله ولایت فقیه در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ دست به بررسی آن زد و از مفهوم انشایی ولایت فقیه یا مشروعیت مردمی و انتخابی آن دفاع کرد. او در آن مباحث برای اولین بار نظریه مشهور آن روزها که ولی فقیه باید مجتهد اعلم باشد، را رد کرد و نظر داد ولی فقیه در جمع مجتهدان، مثل وزیر بهداشت در جمع پزشکان است.» مفهوم این موضع‌گیری آن است که ولی فقیه، تنها نماینده صنف فقهاء در قدرت است و از حیث احاطه به علوم دینی، نمی‌بایست فرد متمایزی گرفته شود.

همین منبع، از قول عبدالوهاب فراتی در کتاب روحانیت و تجدد می‌نویسد که صالحی نجف‌آبادی «برخلاف روحانیون سنتی که به دلایل جنسیتی، زنان را از عهده‌دار شدن مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی محروم می‌دانند، آن را نوعی ظلم بر جنس مخالف می‌انگارد و خواهان بازنگری در ادله و دلالت روایات وارده در این باب است.» (روحانیت و تجدد: با تأکید بر جریان‌های فکری قم، عبدالوهاب فراتی، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳، صفحه ۴۴۴) محمدعلی کوشا، از شاگردان صالحی نجف‌آبادی در ۱۳۹۰ در گفتگویی با نشریه مهرنامه، استاد خود را از پیشگامان «اجتهاد تفسیری» یا همان اجتهاد در تفسیر می‌نامد در این معنا که در روش تفسیر قرآن و روایات دینی، سبک منحصر به فرد خود را داشته است. به عنوان نمونه، کوشا می‌گوید که صالحی نجف‌آبادی معتقد بوده که آیات مربوط به بهشت و جهنم، یا آیات مربوط به جنیان و فرشتگان در قرآن، برای بشر قابل درک نیست و عمق معانی این قبیل آیات تنها برای خداوند روشن است. مطابق با تفسیری که محمدعلی کوشا از مواضع استاد خود دارد، طیف وسیعی از مفاهیم قرآنی، موضوع ایمان هستند و هرگز برای بشر قابل شناخت نیستند. در رأس این مفاهیم ذات خداوند است که موضوع ایمان است اما موضوع شناخت انسان نیست و نمی‌تواند باشد. این موضع که به تفکیک ایمان از شناخت تأکید می‌کند در مواضع صالحی نجف‌آبادی تلاشی برای عقلانی‌سازی بیش‌تر دین بوده است. کوشا در این مصاحبه می‌گوید: «اصل قضیه این است که انسان‌ها به این امور اعتقاد و ایمان داشته باشند، اما

معنای ایمان آوردن این نیست که تمام ریزه‌کاری‌های متعلقات ایمان هم قابل شناسایی کامل باشد.» (شماره ۱۵ مهرنامه، شهریور ۱۳۹۰)

نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی نمونه یک حوزوی‌ست که پیش از ۵۷ با تأکید بر وجه انقلابی شیعه، خلاف سیاست رسمی حکومت وقت عمل می‌کرد و مواضعش با نرخ متداول سیاست روز پس از ۵۷ هم خریداران کمی پیدا کرد و لاجرم آثارش در حوزه مهجور باقی ماند. او در شانزدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۵ درگذشت و تلاش یارانش برای تأسیس بنیادی برای نشر آثار او قرین توفیق نبود.



نصر حامد ابوزید؛ قرآن‌پژوهی با رویکردهای مدرن

اگر از منظر مطالعات ادبی نگاه کنیم، این یک واقعیت است که برخی متون ادبی در طول تاریخ و در برخی جوامع، مقدس انگاشته شده‌اند. اما تقدیس یک متن ادبی، آن را از جرگه «ادبیات» خارج نمی‌کند و مادام که یک متن، بخشی از ادبیات است، مشمول مطالعات ادبی و تحلیل‌های زبان‌شناختی و روایت‌شناختی هم خواهد بود. البته این دیدگاه نزد باورمندان، به‌ویژه باورمندان متعصبی که نمی‌خواهند خود را به‌روز کنند، با مقاومت جدی مواجه می‌شود. آن‌ها حتی ممکن است که ابرازکنندگان چنین دیدگاهی را تکفیر هم بکنند! این اتفاقی‌ست که برای نصر حامد ابوزید، قرآن‌پژوه مصری افتاد!

نصر حامد ابوزید (۱۰ ژوئیه ۱۹۴۳ – ۵ ژوئیه ۲۰۱۰) قرآن‌پژوه و اندیشمند مصری بود که به دلیل دیدگاه‌های نوآورانه‌اش در تفسیر متون اسلامی، به‌ویژه قرآن، شناخته می‌شود. او در روستای قُحافه در نزدیکی طنطا، مصر، در خانواده‌ای روستایی به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه در رشته فنی، به عنوان تکنسین بی‌سیم در اداره ارتباطات سلکی و بی‌سیم مشغول به کار شد. سپس در سال ۱۹۷۲ با رتبه ممتاز، لیسانس زبان و

ادبیات عربی را از دانشگاه قاهره دریافت کرد و به عنوان دستیار آموزشی در همان دانشگاه مشغول به کار شد. او مدرک کارشناسی ارشد خود را در سال ۱۹۷۶ و دکترای خود را در سال ۱۹۸۱ در مطالعات اسلامی از دانشگاه قاهره اخذ کرد.

ابوزید در آثار خود، از جمله «مفهوم النص» (مفهوم متن) و «نقد الخطاب الدینی» (نقد گفتمان دینی)، بر این باور بود که متون دینی، از جمله قرآن، محصولات فرهنگی هستند و باید در بستر تاریخی و فرهنگی خود تفسیر شوند. او معتقد بود که خداوند با انسان‌ها بر اساس فرهنگ و فهم آن‌ها سخن می‌گوید و بنابراین تفسیر قرآن باید با توجه به زمینه‌های اجتماعی و تاریخی انجام شود. اتخاذ چنین موضعی خیلی وقت است که در محافل دانشگاهی و فرهنگی غرب، حتی خبر تازه محسوب نمی‌شود. پژوهشگران متعددی از جمله برخی از چهره‌های نامی هرمنوتیک مانند پل ریکور، عملاً ادبیات مقدس را به عنوان ادبیات به رسمیت شناخته و آن را تحلیل می‌کنند. ریکور در مقاله «هرمنوتیک ایده وحی» (Hermeneutics of the Idea of Revelation) تا آن‌جا پیش می‌رود که گفتارهای متعدد موجود در کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) را با ژانرهای ادبی مترادف می‌گیرد. از دیگر چهره‌های نامی دانشگاه‌های غرب که کتاب مقدس را به عنوان ادبیات تحلیل کرد، نورتروپ فرای است که استاد ادبیات انگلیسی بود اما با هماهنگی مسئولان دانشگاه، مجموعه درس‌گفتارهایی را فراهم کرد که بعدها تحت عنوان «رمز کل: ادبیات و کتاب مقدس» منتشر شد و به فارسی هم ترجمه شده است. از میان متفکران عرب‌تبار، از محمد ارکون هم می‌توان نام برد که تحت تاثیر دیدگاه ریکور در تحلیل کتاب مقدس، به قرآن پرداخت و همان گفتارهایی را که ریکور برای عهد جدید و قدیم می‌شمرد، در قرآن نشان داد.

در کشورهای مسلمان‌نشین حتی در مصر با آن‌همه سابقه پژوهش در علوم دینی، چنین دیدگاهی در حکم توهین به مقدسات بوده است! دیدگاه ابوزید با واکنش‌های شدیدی از سوی محافل دینی سنتی مواجه شد. در اواسط دهه ۱۹۹۰ او به ارتداد و الحاد متهم شد و دادگاهی در مصر حکم به جدایی اجباری او از همسرش داد، با این استدلال که یک زن مسلمان نمی‌تواند با مردی غیرمسلمان ازدواج کند.

رویکرد ابوزید برای مطالعه مقدس‌ترین متن اسلامی، به این شکل فهمیده شده بود که قرآن، «کلام‌الله» نیست بلکه کلامی بشری‌ست و نادیده گرفتن این واقعیت که بخش‌های

مختلف آن به‌مرور کنار هم قرار گرفته‌اند، نادیده گرفتن ماهیت تاریخی این ادبیات مقدس است. بنیادگرایان اسلامی چنین عقیده‌ای را بدعتی کفرآمیز شمردند و ابوزید را نامسلمان دانستند که همسرش نباید در قید ازدواج با او باقی بماند. این حکم باعث شد که ابوزید و همسرش به هلند مهاجرت کنند؛ جایی که او به تدریس در دانشگاه‌های مختلف ادامه داد. مهدی خلجی، پژوهشگر ایرانی و مترجم یکی از مهم‌ترین آثار نصر حامد ابوزید، یعنی «نوآوری، تحریم و تأویل» - که به همت آموزشکده توانا منتشر شده و به رایگان در دسترس است، در مقدمه‌ای که به این کتاب می‌نویسد یادآوری می‌کند که تکفیر کنندگان، لزوماً درد دین نداشته‌اند. خلجی می‌نویسد: «ابوزید در یکی از کتاب‌های خود، از موسسات مالی و اعتباری اسلامی که فساد مالی گسترده دارند و از بن با عدالت اجتماعی بیگانه‌اند، انتقاد کرد. در ماه می ۱۹۹۲ برای مقام استادی تمام در دانشگاه قاهره تقاضا فرستاد و چند کتاب خود را همراه آن کرد، از جمله همان کتاب که نقدی بر موسسات مالی اسلامی را در برداشت. غافل از آن‌که یکی از اعضای کمیته بررسی صلاحیت علمی استادان کسی بود به نام عبدالصبور شاهین، از سهامداران اصلی از موسسات مالی اسلامی. شاهین نمی‌توانست انتقام خود را از ابوزید بر سر نقد فساد مالی‌اش بگیرد. چه راهی کوتاه‌تر از «تکفیر»؟ تیغ کینه را برهنه کرد و نوشت آثار ابوزید دچار «ضعف آگاهی دینی» و به همین سبب در کار «تروریسم فکری» است. شاهین آثار ابوزید را «یدز فرهنگی» خواند



در جشن ازدواج با همسرش دکتر ابتهال یونس، استاد زبان و ادبیات فرانسه
دانشگاه قاهره.

که مارکسیستی سکولار می‌خواهد به جامعه مسلمان مصر منتقل کند و آن را نابود سازد.» مطالعات ابوزید در قرآن ادامه یافت و او به عنوان استاد میهمان به دانشگاه‌های مختلف غربی دعوت می‌شد. در کتاب «تواوری، تحریم و تأویل» شما مطالبی ضد غربی و ضداسرائیلی هم می‌یابید؛ موضعی که به اعتقاد خلجی باید صرفاً به عنوان سپری دفاعی در برابر موج اتهامات سنگین سیاسی علیه او فهم شود. اتهاماتی که برای ما ایرانیان آشناست و به پیشانی هر کسی می‌چسبانند که خواسته باشد گرد و غبار را از طاقچه ادبیات سنتی مقدس‌انگاشته‌شده، بزدايد. ابوزید در حالی که از زادگاه خود رانده و تکفیر شده بود، پناهگاهی جز همان غرب نداشت، اما خود را ناچار می‌دید که به همان غرب بتازد تا حاصل تفکراتش را سفارشی غرب جا زنند!

در ادامه پژوهش‌های پی‌گیرانه بود که در آخرین تحول فکری دریافت که اصولاً قرآن «متن» نیست بلکه مجموعه‌ای از گفتارهای شفاهی پیامبر اسلام بوده است که بعدها صورت کتابت (نوشتاری) پیدا کرده است. اگر چنین باشد تمامی آنچه در تاریخ اسلامی به عنوان تفسیر قرآن تولید شده است، با همه دستگاه مفهومی‌اش، مبتنی بر یک پیش‌فرض غلط اولیه بوده است! پیش‌فرضی غلطی که کل بنای تفسیر کتاب مقدس در جهان اسلام بر آن بنا شده است. اصطلاحاتی مانند «ناسخ و منسوخ» که برای توضیح تناقضات قرآن از ناحیه مفسران در طول تاریخ طرح شده بود، بر این پیش‌فرض استوار بود که گویی این متن مقدس که مولف آن پروردگار است، طبیعتاً نباید متناقض باشد. برای حل و فصل تناقضات، منطقی بود که برخی آیات را ناسخ برخی دیگر دانستند تا این «متن» بتواند مبنای قانون‌گذاری در جوامع اسلامی باشد. اما اگر قرآن را - چنانکه ابوزید قانع شده بود دیدگاه درست است - مجموعه‌ای از گفتارهای شفاهی از پیامبر اسلام بگیریم، تناقضات منطقی آن و حتی آشفتگی‌های روایی آن، کاملاً عادی جلوه می‌کند و احتیاجی به ساختن یک دستگاه مفهومی تصنعی برای توضیح و توجیه ندارد. البته در این حالت، این متن نمی‌تواند مرجعی برای تقریر قانون در جوامع باشد؛ و این چیزیست که دکان کاسبان دین را جدا در معرض تهدید قرار می‌دهد.

محمدجواد اکبرین، پژوهشگر دین، همین نکته را برجسته می‌کند. او در خصوص رویکرد علمی ابوزید می‌گوید: «من به صراحت عرض می‌کنم. کلید ویرانی بنای جمهوری اسلامی در آثار نصر حامد ابوزید و پیروان او نهفته است. جمهوری اسلامی بنای خود را

بر بستر ضعف‌های جامعه بنا کرده است. معنی سخنم این است که برخلاف کسانی که تصور می‌کنند که جمهوری اسلامی با همه ویژگی‌های استبدادی‌ای که دارد بنیاد بسیار محکمی است، من گمان می‌کنم بیش‌تر از این‌که جمهوری اسلامی محکم باشد، جامعه ضعیفی داریم که در بستر این جامعه ضعیف جمهوری اسلامی قوی به نظر می‌آید. این جامعه ضعیف جامعه‌ای است که به‌راحتی آیات قدرتش در خدمت استبداد دینی قرار می‌گیرند و نمی‌توانند اعتراض کنند. ما جامعه‌ای داریم که وقتی به استناد کتاب مقدس بر آن‌ها ظلم می‌شود، گاهی می‌ترسند که اعتراض کنند، می‌گویند نکند این ظلم حق ماست، چون خدا این را برای ما خواسته و گاهی فراموش می‌کنند که خدایی که بنا بود رحمان و رحیم باشد، از مادر به ما نزدیک‌تر باشد، نمی‌تواند صاحب آموزه‌هایی باشد که انسان را به زنجیر بکشد.»

نصر حامد ابوزید در ۵ ژوئیه ۲۰۱۰ در قاهره درگذشت. او که موفق شد امکان بازگشت دوباره به زادگاهش مصر را بگیرد، متأسفانه بر اثر ابتلا به ویروسی ناشناخته در سفر به اندونزی از دنیا رفت. اگرچه هرگز نتوانست در دانشگاه‌های مصر تدریس کند، اما میراث فکری او همچنان در محافل دانشگاهی و روشنفکری مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و آثار او به عنوان منابع مهمی در زمینه تفسیر مدرن قرآن و نقد گفتمان دینی شناخته می‌شوند.

